

خاطراتی از دهخدا
و
از زبان دهخدا

پیشگفتار

مرحوم دهخدا در نیمه دوم زندگی خویش به خصوص در سالهای اخیر که بیشتر به کار استخراج لغات از کتابهای نظم و نثر فارسی و تهیه یادداشت‌های لغوی و تنظیم و طبع «لغت‌نامه» اشتغال داشت، گه‌گاه که فراغتی یا حالی می‌یافت و یا مناسبتی پیش می‌آمد، از دوران گذشته پرحادثه و پرفراز و نشیب خود مطالبی را برای همکاران خویش نقل می‌کرد. برخی همکاران ایشان نیز خاطرات جالبی از ایشان به یاد داشتند که بخشی از آنها را نگارنده از آنان و نیز از خود دهخدا شنیده است و یادداشت کرده و اینجا می‌آورد، باشد که در تحریر زندگینامه کامل این مرد بزرگ و تجزیه و تحلیل رفتار و گفتار و کردار و اندیشه‌های او اهل تحقیق را سودمندی دهد.

خود مرحوم دهخدا در یادداشتی که آن را پای صفحه ملاحظه می‌فرمائید، فهرست‌وار «ده» واقعه را یادداشت

یادداشت مرحوم دهخدا:

— سرتیپ کاظم‌خان داماد مورخ‌الدوله و میرزا کوچک‌خان.

— شب کودتای محمدعلی‌شاه.

کرده است، از این ده واقعه چهار واقعه را برای نگارنده باز گفته اند که سه مورد آن محاکمه در مجلس، و آقا عزیز، و آمدن قزاقها از جانب محمد علی شاه است و یادداشت مربوط به واقعه مستر اسمارت و غزل پیوسته را (یعنی غزل با عنوان سلوک عارف دهخدا را) در میان یادداشتهای خود نیافتم اجمالا به خاطر دارم که مربوط به افرادی بود که برای کودتا در نظر گرفته شده بودند، خاصه رضاخان، میرپنج وقت. چند واقعه دیگر هم از مرحوم دهخدا شنیده ام و این جا نقل می کنم که در فهرست ایشان نیست. در یکی دو مورد هم اظهار نظری در خصوص برخی از آزادیخواهان و رجال قرن کرده است که جالب است و نمونه را آنچه مربوط به میرزا کوچک خان است با خط خود ایشان نقل می شود.

-
-
- سید پسر تقی.
 - پسر سید علی.
 - محاکمه در مجلس و دنباله عصر آن.
 - آقا عزیز، شاهزاده عزیز.
 - صبح نوروز رشیدبیک و ملک المتکلمین و سید محمد طباطبائی.
 - مستر اسمارت و غزل پیوسته.
 - مستر هریس و بختیاری.
 - آمدن بیست سرباز و بیست قزاق، با دو صاحب منصب به اداره و مرا صاحب منصب خود گفتن.

محاكمه دهخدا در جلسه مجلس شورای دوره اول

روزنامه صور اسرافیل از بهترین روزنامه‌های آغاز مشروطیت بود و به گفته مرحوم معاضد السلطنه پیرنیا: بزرگترین یادگار شهدای راه حریت و آزادی ایران. و به اظهار مطلعان از امور سیاسی و اجتماعی نخستین روزنامه بود که در کوچه و بازار غالباً به وسیله کودکان به فروش می‌رفت و به همه نقاط ایران و برخی ممالک جهان می‌رسید، و منطقی متین و زبانی همه کس فهم داشت. مدیریت روزنامه را مرحومان میرزا جهانگیرخان- شیرازی شهید و میرزا قاسم‌خان تبریزی (صور اسرافیل) داشتند و میرزا علی‌اکبرخان دهخدا سردبیر و نویسنده نامی آن بود که در هر شماره مقاله‌ای اجتماعی سیاسی در آغاز و نیز مقاله‌ای انتقادی و طنزآمیز با عنوان «چرند پرند» در پایان داشت.

شماره اول این روزنامه که در طهران طبع و نشر می‌شده است تاریخ پنج‌شنبه هفدهم ربیع‌الاول ۱۳۲۵ هجری قمری برابر با ۳۰ مه ۱۹۰۷ میلادی و ۱۰ خرداد ۱۲۸۴

شمسی دارد و جمعاً ۳۲ شماره از آن در طهران چاپ شده است و سه شماره هم در اروپا به هنگام تبعید دهخدا از ایران پس از بمباران مجلس شورای ملی و کشته شدن میرزا جهانگیرخان طبع و نشر گردیده است.

اساس کار دهخدا در تحریر مقالات اجتماعی، سیاسی و انتقادی و طنزآمیز به اختصار دو چیز بوده است: «انتقاد اعمال سیئه و انتقاد خرافات مضره» که صریح و بدون تبعیض و برحسب احکام شریعت مطهره و اوامر حقّه وجدانی بدون هراس و بیم و بی ملاحظه احدی از خودی و بیگانه، در عباراتی عقیف و طنزی ملایم و طرحی منطقی تحریر می شده است.

مقاله اجتماعی سیاسی شماره چهارم روزنامه با عنوان «ظهور جدید» به برخی متعصبان و زیان بردگان از نهضت مشروطه، گران می آید و سرمقاله شماره پنجم که اتحاد نهانی رجال مستبد و متجاوزان دیرینه با روحانی نماهای وقت و طرفداران وضع گذشته را آشکار و برملا ساخته بود و نیز سرمقاله شماره ۷ و ۸ که به صوفیان ظاهری و درویش مسلکان ریائی و رفتار غیرعارفانه آنان تاخت برده بود، اینهمه به قول خود دهخدا در مقاله «دفاع»^۱ مندرج در همان شماره ۷ و ۸ «وَلَوْلَا «خُدُوهُ فَغُلُوهُ»^۲ در پای تخت

۱- مقاله «دفاع» را مرحوم تقی زاده در مقدمه لغتنامه دهخدا (ص ۳۹۵) منسوب به خود کرده و نوشته است که دهخدا از من خواست آن را از زبان وی بنویسم، در حالیکه در مقاله شماره نهم دهخدا به مقاله «دفاع» خود اشاره می کند، لذا جای تردیدی در آن انتساب پیدا می آید مگر آنکه همچنانکه مرحوم تقی زاده نوشته است، بپذیریم که دهخدا از او خواسته باشد که مقاله را از زبان او و به روش او بنویسد.

۲- اشاره است به آیه «خُدُوهُ فَغُلُوْهُ» (بگیریدش و به زنجیر بکشیدش).

ایران، در مرکز آزادی و مقرر دارالشورای ملی انداخت و از هر دهان طعن و لعن به صور اسرافیل، که به قول بعضی «کتابی است که در مصر چاپ می‌شود»^۱ و به روایت برخی دیگر «نسخه‌ای است که از هند می‌آید» بارید. در حالیکه «... آن را دشمنان حق، ولوله در شهر انداختند و کوس طعن زدند و قلوب نمایندگان ملت و سرخیلان و پیشوایان امت را به شعریات و مغالطات مشوش ساختند. بعضی‌ها هم حکم و جوب قتل دادند و برخی به انتقام کشیدن از خود قلم و مجازات آن، یعنی توقیف رأی دادند...».

دهخدا در سرمقاله شماره نهم از تهمت‌ها و نسبت‌ها دفاع می‌کند و نکات مورد اعتراض مقاله‌های قبل خود را که مخالفان بر آن تکیه کرده بودند نقل و شرح می‌نماید و با دلایل عقلی و نقلی روشن می‌سازد که هیچ موردی در آنها مخالف طریقه و آئین نیست. می‌نویسد: «... قسمتی از بیانات حقه خود را که به پاره‌ای از علماء اعلام مشتبه کرده بودند، بدان درجه که ممکن بود شرح دادیم و برائت ذمه کاغذ و قلم را خواستیم». و به دنبال سرمقاله با مناسبتی باریک متن استنطاقی و بازپرسی را که از میرزا رضای کرمانی شده است می‌آورد، که درج آن به شماره دهم هم می‌کشد.

سرمقاله شماره ۱۲ (پنجشنبه ۱۲ رجب ۱۳۲۵ ه.ق) که با عبارات زیر شروع شده بود: «آیا برای کمال و ترقی بشری سرحدی هست؟... آیا در مرتبه‌ای از مراتب کمال، انسان متوقف می‌شود؟ آیا می‌توان گفت خط سیر فرزند

۱- به طعن یعنی مندرجات روزنامه املاء بیگانگان است و از خارج کشور دیکته یا تحریر و فرستاده می‌شود.

آدم به فلان نقطه منتهی خواهد شد؟» و به دنبال آن آمده بود که: «موافق عقیده کهنه پرستان... نقطه عزیمت به کسالت و تن‌پروری و بیماری کنونی ایران انتها پذیرست» جنجال دیگری در میان مخالفان برانگیخت که با تکیه بر کلمه «کهنه پرست» فرصت طلبان و عمال استبداد هياهو به پا کردند و سخن از تکفیر نویسندگان به میان آوردند و اعضاء برخی اتحادیه‌ها را اغوا کردند که به شکایت برخیزند.

دهخدا در سرمقاله شماره ۱۳ (پنج‌شنبه ۳ شعبان ۱۳۲۵) از سرمقاله شماره ۱۲ دفاع می‌کند و در سرمقاله شماره ۱۴ نیز دنبال آن را می‌گیرد. و بخصوص راجع به کلمه کهنه پرست دلایلی می‌آورد و می‌نویسد: اینکه دوستان و آشنایان اعضاء اداره برای اسکات عوام کلمه «کهنه» را «گهنه» (به فتح اول و دوم) و جمع کاهن، خوانده بودند، مردود است و همان «گهنه پرست» درست است ولی بهیچوجه منافی با مسائل دینی نیست. و در مقاله طنزآمیز (چرند پرند) همان شماره هم این حوادث و هياهو را به طعن و طنز نتیجه نحسی عدد ۱۳ (شماره ۱۳ روزنامه) می‌داند و می‌گوید نویسندگان از عواقب وخیم این نحوست غفلت کرده بوده است و سپس مقاله مذکور را زیرکانه چنین ختم می‌نماید، البته با تمهید مقدمه‌ای: «... یکی از علمای بزرگ بعد از آنکه مقاله نمره دوازدهم صور اسرافیل را برایش خواندم و همه را درست گوش داد و فهمید گفت: نه، اینها کفر نیست، اینها مخالف با اسلام نیست. همه اینها صحیح است، اما نباید این مطالب را برای عوام نبشت.»

به هر حال روز يكشنبه بیستم شعبان موضوع اعتراض به مطالب مقالات دهخدا در مجلس شورای ملی مطرح می‌شود.^۱ اسدالله میرزا نماینده شاهزادگان می‌گوید: انجمن اتحادیه طلاب نسبت به مندرجات روزنامه صور اسرافیل اعتراض داشتند و دیروز از طرف جناب رئیس هیئتی معین شدند که نشسته رسیدگی نمایند آقای آقا سید محمد جعفر و سایرین حضور داشتند خوب است از آن بابت تحقیق شود» آقا سید محمد جعفر می‌گوید: «آنچه در مندرجات نمره ۱۲ و ۱۴ صور اسرافیل مراجعه شد چیزیکه دلیل بر تکفیر نگارنده آن باشد بدست نیامد. ولی بعضی مطالب پولیتیکتی داشت که به ملاحظه آن تصویب کردند چند روزی توقیف شود تا وزارت علوم و معارف معلوم گردد» پس از بیانات مجدد اسدالله میرزا در تأیید مطالب آقا سید محمد جعفر، حسنعلی خان نماینده دیگر مجلس می‌گوید: «از این مذاکرات مستفاد شد که به روزنامه صور اسرافیل ایرادی وارد نیامده. ما باید کار را از روی رسیدگی تحقیق کنیم، با اینکه تقصیری وارد نیامده اگر طبع او را موکول به تعیین قواعد انطباعات می‌دارید بایست که تمام روزنامه‌ها توقیف شود از چه راه است؟»

آنگاه وکیل‌الرعا یا در لزوم تعیین مدت توقیف و حاج سید نصرالله در تأیید مطالب آقا سید محمد جعفر سخن می‌گویند و پس از اظهارات صدیق حضرت دایر بر اینکه باید معلوم شود تقصیر را روزنامه کرده است یا نویسنده آن و توضیح مجدد حاج سید نصرالله مطلب در این باره ختم و روزنامه توقیف می‌شود.

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی دوره اول تقنینه ص ۳۳۱.

يك ماه پس از توقیف روزنامه، روز يكشنبه ۱۹ رمضان در مجلس راجع به روزنامه صور اسرافیل باز مذاکراتی می‌شود و آقا شیخ ابراهیم اظهار می‌دارد: «خوب است رفع توقیف روزنامه صور اسرافیل و حبل‌المتین بشود که صاحب اداره‌اند و خیلی ضرر وارد می‌شود بر ایشان.» رئیس مجلس توضیح می‌دهد که: به وزارت علوم که مطلب راجع به اوست نوشته می‌شود. سپس در جلسه چهارشنبه ۲۲ رمضان ضمن بیانات آقای حاج سید نصرالله در خصوص روزنامه حبل‌المتین معلوم می‌گردد که کار روزنامه صور اسرافیل به وزارت علوم رجوع شده است، بعد جمعی از نمایندگان موافق و مخالف سخن می‌گویند و با تذکر آقای حاجی میرزا علی آقا مستنداً به فرموده امام صادق علیه السلام در لزوم عفو و اغماض و جلب مشروطه خواهان به مجلس موضوع خاتمه می‌یابد.

صور اسرافیل در فاصله نشر شماره ۱۴ (پنجشنبه ۱۰ شعبان) و مذاکرات اخیر مجلس (۲۲ رمضان) شش هفته در توقیف بوده است و شماره ۱۵ آن پس از توقیف، در چهارشنبه ۲۲ رمضان نشر گردیده است و محاکمه دهخدا در این فاصله در مجلس علنی و یا در هیئتی که رئیس مجلس تعیین کرده بوده است صورت گرفته و شرح آن از تقریر خود آن مرحوم برای نگارنده به اختصار چنین است:

«یکی از خوانندگان پر و پا قرص روزنامه که به او مظفرالدین شاه، بسبب تحصیلات و مطالعاتی که در رشته زراعت و پرورش درختان بارآور داشت لقب «مثمر الملك» داده بود، همیشه روز انتشار روزنامه به دفتر اداره می‌آمد

و يك شماره روزنامه می خرید و تمام آن را از آغاز تا پایان و با علاقه تمام همانجا می خواند و بعد روزنامه را برای استفاده دیگران می گذاشت و می رفت. يك روز که در اداره مشغول نوشتن مقاله بودم دیدم مثمر الملك وارد شد. به او گفتم: امروز روز انتشار روزنامه نیست. گفت: می دانم از مجلس شورای ملی می آیم و خبری برای شما دارم. گفتم چه خبری؟ در پاسخ گفت: در مجلس راجع به محاکمه شما صحبت می کردند. با آیات عظام طباطبائی و بهبهانی مطلب را در میان نهادند. آیت الله بهبهانی موافقت کرد و با توضیح ایشان آیت الله طباطبائی هم که در ابتدا تردید داشت موافق شد، آمدم بگویم که مواظب خود باشید و هر کار که لازم است بکنید. از او تشکر کردم و رفت. متعاقب آن مرا به مجلس احضار کردند به آنجا رفتم در مدخل تالار دارالشوری که به آنجا هدایت شدم دوتن سید معمم را دیدم هر يك موزری حمایل کرده و ایستاده بودند و بعدها فهمیدم حضور آنان برای آن بود که اگر من از مجلس موفق بیرون آیم از بین ببرندم. باری داخل تالار شدم. ترتیب مجلس اول چنین بود که قالی بزرگی کف تالار را می پوشانید و وکلا بر آن قالی به صف روی زمین می نشستند و در صدر تالار قالیچه ای متصل به قالی بزرگ گسترده بود، که رئیس مجلس بر آن می نشست و گوشه راست بر قالیچه دیگری که مورب افکنده شده بود آیات عظام طباطبائی و بهبهانی باهم جلوس می کردند. باری حاضران در جلسه از من پرسشها کردند و ایراداتی بر مندرجات مقالات من در صور اسرافیل گرفتند. دهخدا می گفت «جوان بودم و حاضرالذهن و با مطالعه، و آگاه

به دلایل و براهین مخالفان و حاضر به گفتن پاسخهای منطقی به اعتراضات ایشان، هر مسئله را که طرح کردند و هر نکته‌ای را که بر من و نوشته من گرفتند با دلایل محکم، جوابها از سنخ خودشان، قاطع و مقنع گفتم، آیه را به آیه و حدیث را به حدیث و روایت را به روایت رد کردم و سپس با همان منطق و ابزار به اثبات صحت مسائل طرح شده در مقالات خود پرداختم و کار بدانجا رسید که همه مجاب شدند و به برائت من و حقانیت سخنانم رأی دادند. نایب رئیس مجلس که از قصد آن دو سید معمم بیرون تالار آگاه شده بود مرا از دری دیگر با خود بیرون برد و با درشکۀ خود از کوچه پشت مسجد سپهسالار به خانه رسانید و در تشویق و ترغیب من گفت که رفیق در مجلس همه حرفهای خودت را زیرکانه تکرار که کردی هیچ، اثبات هم کرده و مانند گالیله سرانجام گفتمی که «با این حال زمین می‌چرخد».



علی اکبر دهنخدا - هنگام سردبیری صور اسرافیل

پهلوان داود مأمور کشتن دهخدا

برحسب مندرجات روزنامه صور اسرافیل و تقریر مرحوم دهخدا برای نگارنده، امیراعظم برادرزاده عین-الدوله به مشروطه طلبان و نهضت آزادیخواهی توجیهی و با پهلوانان رفاقتی داشته و با ورزشهای دیرینه نیز آشنا بوده و در طریقت و سلوک عارفانه سیری می کرده است، اما به اقتضای مقام و وابستگی به خاندان قاجار، گاه مغایر اعتقادات و نیات خود رفتار می کرده، از جمله آنکه در سال ۱۳۲۵ ه.ق. که حاکم گیلان بوده دستور می دهد مرحوم افسح المتکلمین مدیر روزنامه خیر الکلام رشت را به استناد عدم رعایت موازین قانون مطبوعات (که هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده بوده است) چوب بزنند.

روزنامه های تهران و از جمله صور اسرافیل از واقعه مطلع می شوند و مرحوم دهخدا در شماره ۱۷ صور اسرافیل مقاله ای با عنوان «چرند پرند» و قرار دادن مخمس معروف و کوبنده «مردود خدا رانده هر بنده آقبلائی» خود، در آغاز آن، اعمال امیر اعظم را مورد انتقاد قرار می دهد و

با همان شیوه طنزآمیز خاص خود بر دو صفت بارز وی که پهلوانی و زورخانه‌کاری، و سرسپردگی به طریقه جوانمردی و لوطیگری باشد تکیه می‌کند و در حقیقت بر رگ خواب وی ضربه وارد می‌آورد تا زخم کاری تر افتد و او را از زبان همطرازان و هم‌مسلمان پهلوانش سرزنشها می‌کند و عتابها در مظلوم‌چزانی و عاجزکشی وی بر زبان قلم می‌آورد و چنین نتیجه می‌گیرد که مشروطه‌خواهی او ناشی از ریا و دورویی بوده است.

انتشار این مقاله با آن مقدمات، یعنی آن شعر کوبنده و حمله‌های مستقیم به همه نیات و اعتقادات و اعمال امیر اعظم او را سخت آشفته و منقلب می‌سازد تا آنجا که برای جلوگیری از ادامه حمله‌های پر تأثیر مقالات صوراسرافیل به مراد خود متوسل می‌شود تا او مخفیانه این منتقد و خرده‌گیر سرسخت، یعنی دهخدا را سر جای خود بنشانند.

مراد و پیر طریقتی امیر اعظم مردی بوده است و ارسته و پاکباز به نام عزیزالله میرزا و معروف به آقا عزیز که مریدان بسیار از هر دسته و طائفه داشته است، اما در واقعه سوء قصد به کالسکه ناصرالدین شاه، به ناحق مورد اتهام قرار گرفته بود و انگشتان دست وی را عمال حکومت قطع کرده بودند. باری آقا عزیز به تقاضای امیر اعظم پهلوان داود نامی را مأمور تنبیه دهخدا می‌کند.

مرحوم دهخدا برای نگارنده حکایت کرد که یک روز صبح در اداره روزنامه مرا از پیام امیر اعظم و تصمیم آقا عزیز مطلع ساختند، دانستم که مأموریت پهلوان داود را با سرسپردگی و اعتقادی که به مراد خود دارد اگر شوخی و دست کم بگیرم به نابودی و کشته شدن خود کوشیده‌ام و

به عبارت بهتر دریافتم که این موضوع با محاکمه مجلس یا تهدید مستبدان مثقالی هفتصد دینار فرق دارد و بفوریت باید چاره‌ای بیندیشم، همان ساعت از مرحوم میرزا قاسم خان، یکی از دو مدیر "صور اسرافیل" خواهش کردم که با من برای آدای نذری که دارم به حضرت عبدالعظیم بیاید. پذیرفت با درشکه او به حضرت عبدالعظیم رفتیم و پس از صرف ناهار به تهران برگشتیم. در مراجعت گفتم کاری در کوچه سادات اخوی واقع در سرچشمه دارم، چه می‌دانستم که منزل آقا عزیز در آنجاست. با مرحوم صور به منزل آقا عزیز وارد شدیم. حیاطی بود با حوض آبی در وسط و پلکانی در آن سوی حوض بود که به اطاقی منتهی می‌شد. به اطاق رفتیم، خوانچه مانندی در وسط اطاق نهاده بودند که در آن کیسه توتونها و چپقهای متعدد بود و عده‌ای از مریدان و داش‌مشدیها دور خوانچه به حالات مختلف نشسته بودند. دری از این اطاق به اطاق دیگر باز می‌شد و آقا عزیز در اطاق دوم بود. به آن اطاق هدایت شدیم. آقا عزیز در صدر اطاق نشسته بود و چند تن از مریدان هم گرد او بودند. سلام کردیم و من رفتم کنار دست او نشستم و اشاره کردم میرزا قاسم خان هم در جانب دیگر او نشست. البته کسی از اسم و رسم و علت آمدن ما سؤال نکرد، زیرا در خانه جوانمردان رسم نیست که از کسی بپرسند چرا آمده‌ای؟ پس از چند دقیقه رو به آقا عزیز کردم و گفتم: ما از راه دور آمده‌ایم و چیزی نخورده‌ایم اگر ممکن است دستور دهید نان و پنیری برای ما بیاورند. آقا عزیز به یکی از حاضران گفت: برو ببین چه حاضر داریم بیاور. او رفت و در زمان کوتاهی، در يك سینی، قدری نان و پنیر

و ظرفی ماست آورد و پیش ما نهاد، من لقمه‌ای برداشتم و از میرزا قاسم خان که در حیرت و شگفتی فرورفته بود، به اشاره خواستم که او هم لقمه‌ای بردارد و بخورد. پس از آن رو به آقا عزیز کردم و گفتم: من باشماکار محرمانه‌ای دارم. گفت: اینها که در اطاق اند همه محرم اند می‌توانید هر چه بخواهید در حضور آنها بگویید. گفتم: بلی ولی کار من از نظر خودم محرمانه است. سر برداشت و به حاضران گفت: بچه‌ها چند لحظه به آن اطاق بروید. چون رفتند، گفتم: اول باید بدانید که من میرزا علی اکبر دهخدا هستم. آقا عزیز با کمی تغییر حالت و لحن تند گفت: شما که کار خودتان را کردید، دیگر از من چه می‌خواهید؟ می‌توانید بروید، آزادید (البته مراد او این بود که قبل از معرفی خود، نان و نمک او را خورده بودم و بر طبق آئین جوانمردی دیگر نمی‌توانست خود یا یکی از مریدانش آسیبی به من برساند). گفتم: از خودم ایمن شده‌ام، اما حالا من با شما کار دارم. دهخدا در دنباله تقریرات خود افزود که آقا عزیز تمام مدت دستهای خود را زیر عبا پنهان نگاه می‌داشت و شرم زده بود و من که علت قطع انگشتان او را می‌دانستم با آن شور و وطنپرستی و منطق حمایت از محروم و مظلوم و حضور ذهنی که داشتم در شرح مظالم و مفاسد استبداد شرحی ساده و مؤثر بیان کردم و او را توجه دادم که قطع انگشتانش معلول بی‌عدالتی و خودکامگی و ستم است. گفتم و ارسته‌ای چون تو با اینهمه مقام معنوی و مریدان با ارادت قلبی چرا باید در نتیجه سهل‌انگاری و بی‌عدالتی عمری خجلت ببرد و دست بی‌انگشت خود را چون دزدانی که درباره آنها اجرای حد شرعی شده است از آشنا و بیگانه

پنهان کند. خلاصه آنچه‌چنان با او از زشتیهای اعمال مستبدان و فواید آزادی و آزادیخواهی سخن گفتم که یکبارہ دل آگاه و اندیشه دوربین و نیت پاک خود را با خضوع و اعتقاد کامل به مشروطه خواهی سپرد و قول مساعدت به آزادیخواهان در حد امکانات خود داد. دهخدا می‌گفت بارها در حوادث مشروطه شاهد بودم که سرسپردگان و مریدان آقا عزیز، با زبان و قدم نهضت را یاری می‌دادند و مخالفان را از میدان به در می‌کردند.

مقاله با عنوان «حق‌شناسی» در شماره ۱۹ روزنامه صور اسرافیل انعکاسی از نیت پاک و اعمال خیر آقا عزیز است که دهخدا به رشته تحریر درآورده است.

قزاقان محمدعلی میرزا

چون توقیف روزنامه صور اسرافیل و محاکمه دهخدا و تکفیر و تهدید شدنش به قتل از لحاظ مخالفان مشروطه به جایی نرسید و خطری که از جانب سرسپردگان آقا عزیز به خواهش امیر اعظم متوجه دهخدا شده بود با زیرکی وی چاره و رفع گردید. محمد علی میرزا شاه مستبد وقت در صدد تطمیع نویسنده مقالات «چرند پرند» برآمد تا شاید بدین وسیله قلم او را از آشکار ساختن دردهای محرومان و ستم بیداد پیشگان و خودکامگان باز دارد، کیسه پولی با چند قزاق به سرکردگی نایبی به اداره روزنامه صور- اسرافیل فرستاد که دهخدا را از پول بهره‌مند سازند و قزاقها در فرمان او باشند.

مرحوم دهخدا برای نگارنده حکایت کرد که روزی در اداره روزنامه مشغول تحریر بودم. از پائین صدای پای منظم عده‌ای نظامی به گوشم رسید و متوجه شدم که برابر اداره توقف کردند، از پنجره نگاه کردم دیدم چند قزاق به صف ایستاده‌اند و فرمانده آنها به طرف پله‌های بالاخانه محل کار ما در حرکت است. کمی نگران شدم و پس از

لحظاتی در باز شد و آن مرد به حالت خبردار در مدخل اطاق ایستاد و ادای احترام کرد و پرسید آقای میرزا علی اکبر خان دهخدا کیست؟ گفتم: من هستم. گفت: اعلی حضرت مرا مأمور فرموده اند که نزد شما بیایم و با قزاقهای ابوابجمعی خود در فرمان شما باشم و ضمناً کیسه پولی را که با خود آورده بود نزد من نهاد و گفت این پول را هم برای شما فرستاده اند که به مصارف لازمه خود و روزنامه برسانید. گفتم: هزینه روزنامه از لحاظ کاغذ و غیره تأمین است و من هم نیازی به پول ندارم. گفت: به هر حال دستور دارم که آن را در اختیار شما بگذارم. تأملی کردم و گفتم: شما گفتید غیر از تحویل پول به شما دستور داده اند که در فرمان من باشید؟ گفت بلی. یعنی هر فرمانی که من بدهم شما اجرا می کنید؟ گفت: بلی، من و قزاقهایم مأمور این کار هستیم. گفتم: حالا که این طور است اولین دستور من به شما این است که این کیسه پول را بردارید و ببرید پائین و میان خود و قزاقهایتان تقسیم کنید و بعد هم بروید. به عجله گفت خیر! این پول برای شماست و ما نمی توانیم برای خود برداریم. گفتم: مگر نگفتید که دستور از اعلی حضرت دارید که از من فرمان بگیرید؟ دستور من به شما همین است و بس، اگر اطاعت نمی خواهید بکنید پس برای چه مأمور شده و آمده اید؟

به فراست دریافت که غرض من ردّ محترمانه پول و خدمت آنهاست. کیسه را برداشت و رفت.

اعتقاد مردم به روزنامه صور اسرافیل

روزنامه صور اسرافیل، خاصه مقالات طنزآمیز دهخدا با عنوان «چرند پرند» که به زبان ساده و همه کس فهم نوشته می‌شد، گذشته از اینکه در روزنامه‌نگاری مکتب ساده‌نویسی و نوشتن به زبان توده مردم را ایجاد کرد، از آنجا که با زبان مردم کوچه و بازار به خدمت همان مردم درآمده بود و دردها و نیازهایشان را باز می‌گفت و از رنجها و ستمکشیهایشان حکایت می‌کرد و نتایج نامطلوب جهل و خرافه‌پرستی و آثار ستم مستبدان و جباران و نارواییها و نابسامانیهای اجتماع را خوب و روشن نشان می‌داد، لذا در قلب توده مردم نفوذ بسیار کرده بود. و چون بوسیله کودکان در کوی و برزن و همه شهرها پراکنده و نشر می‌گردید و آسان در دسترس همگان قرار می‌گرفت ناگزیر خواننده بسیار داشت و اینکه گفته‌اند تعداد هر شماره بیست و چهار هزار نسخه بوده است، هرچند با وضع آن روز مطبوعات و تعداد مردم باسواد و روزنامه‌خوان آن زمان مشکوک است، اما غیرممکن نمی‌نماید. باری مرحوم دهخدا

برای نگارنده حکایت کرد که:

محل اداره روزنامه در ضلع غربی خیابان علاءالدوله (فردوسی حالیه) نزدیک میدان توپخانه روبروی مهمانخانه مرکزی، بالاخانه‌ای بود که چندین پله می‌خورد. روزهایی که روزنامه منتشر می‌شد پیرمردی خمیده قامت که شغل باربری داشت با پشته سنگین خود از آن پله‌ها بالا می‌آمد يك عباسی (چهار شاهی) بهای يك شماره روزنامه را می‌داد و می‌خرید و می‌رفت. يك روز که نفس‌زنان از آن پله‌های تیز و طولانی بالا آمد. گفتم: چر کوله‌پشتی خود را دم در نمی‌گذاری که راحت‌تر بالا بیایی. گفت: ممکن است ببرند. گفتم پس از همان پائین وقتی می‌آیی مرا صدا بزن روزنامه را من پائین می‌آورم و پولش را آنجا می‌گیرم که شما این همه پله بالا نیایید و فرسوده نشوید. گفت: پولی که میدهم بابت بهای روزنامه است، اما اگر خودم برای گرفتنش از پله‌ها بالا نیایم پس ثوابش چه می‌شود؟ دهخدا می‌گفت من هنوز نمی‌دانم آن پیرمرد چگونه فکر می‌کرد و شاید می‌پنداشت که خرید صوراسرافیل از فرایض و واجبات است و مطالعه آن چون اقامه نماز ثوابی دارد. به هر حال از این بیان صادقانه و صمیمانه و اعتقاد راستین مدت‌ها در حیرت ماندم و به خود گفتم: اگر سخنم و نوشته‌هایم تأثیری دارد بی‌شک مایه‌اش همین صفاها و صداقتها و اعتقادات است.

نامه‌ای ناتمام از دهخدا به یکی از دوستانش در روزگار سردبیری
روزنامهٔ صور اسرافیل.



ادارهٔ صور اسرافیل

تهران

شماره پنجم شهر ۱۳۲۵

دو دکله برادرم تا حال بر سر دلت
دلت مردم

از اینک دنیا در سر در برادی حقیقی
موجس در ظاهر خودتم که در است که

تا در این طایفه ما زدم و در حق
تکبر و عقده‌هاست علم و عملی تا از خدا

تا اگر چه سده در این دور که
خوایم

تا جوانان کتک خورده گریه
و در جبهه‌ها

این طاعت بندگان کونیا
بهر غم و غم

نیت اینها عبادت خدای
خود را

شاید این طاعت
بهر غم و غم

کار و خدمت
بهر غم و غم

دو دکله برادرم تا حال بر سر دلت
دلت مردم
از اینک دنیا در سر در برادی حقیقی
موجس در ظاهر خودتم که در است که
تا در این طایفه ما زدم و در حق
تکبر و عقده‌هاست علم و عملی تا از خدا
تا اگر چه سده در این دور که
خوایم
تا جوانان کتک خورده گریه
و در جبهه‌ها
این طاعت بندگان کونیا
بهر غم و غم
نیت اینها عبادت خدای
خود را
شاید این طاعت
بهر غم و غم
کار و خدمت
بهر غم و غم